

معرفی و نقد کتاب
"دولت‌ها، ایدئولوژی‌ها و انقلابات اجتماعی"
(تحلیل تطبیقی ایران، نیکاراگوئه و فیلیپین)

مؤلف کتاب: میثاق پارسا*

نویسنده: جواد افشار کهن**

استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه بوعلی همدان

(تاریخ دریافت ۸۴/۵/۲۳، تاریخ تصویب ۸۵/۶/۱۶)

مقدمه

این کتاب به بررسی آن زمینه‌های سیاسی و اجتماعی می‌پردازد که بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۶ در سه کشور ایران، نیکاراگوئه و فیلیپین وقوع انقلاب را موجب شدند. به گفته نویسنده، این اثر اولین مطالعه تطبیقی درباره انقلابات در این سه کشور است. بر این اساس عمده توجه نویسنده بر گروه‌های تأثیرگذار اجتماعی در این سه کشور از جمله دانشجویان، روحانیت، کارگران و سرمایه‌داران متمرکز می‌شود، ضمن آن که تحلیلی از ایدئولوژی‌های مؤثر و منافع کنشگران اجتماعی عمده عرضه می‌شود. پارسا از این رهگذر اساساً می‌کوشد نظریه‌های رایج در مورد انقلاب اجتماعی را به چالش بکشد و یک مدل بدیل در این باره ارائه نماید که در آن متغیرهای دیدگاه‌های مختلف در ترکیب با هم مدنظر قرار می‌گیرند. بدینسان کتاب چارچوبی ارزشمند فراهم می‌آورد که در درون آن علل انقلابات، سازوکارهای آن و پیامدهای آن فهم و درک می‌شود. اهمیت این امر زمانی آشکار می‌شود که به یاد آوریم وفاق نظری کلی در مورد تبیین علل و منشأ انقلابات اجتماعی وجود ندارد. نویسنده علیرغم برخی شباهت‌ها در فرایندهای تحول در این سه کشور معتقد است آن‌ها نتایج متفاوتی را تجربه کرده‌اند (و در حالی که ایران و

* نویسنده کتاب، استاد جامعه‌شناسی در کالج Dartmouth در نیوهمپشایر است. از جمله آثار دیگر او باید به کتاب "ریشه‌های اجتماعی انقلاب ایران" اشاره کرد.

** نویسنده مسؤول: تلفن، ۰۸۱۱-۸۲۷۳۰۴۲-۴، فکس ۰۸۱۱-۸۲۷۳۲۳۶، E-mail: jafshar185@yahoo.com

نیکاراگوئه انقلاب اجتماعی را از سر گذرانده‌اند، فیلیپین فقط یک انقلاب سیاسی را تجربه کرده است (ص ۲۵)). بدین ترتیب اساس کار او بر مبنای تفکیک میان انقلابات اجتماعی (به عنوان تغییرات سریع و اساسی در وضعیت جامعه و ساختارهای طبقاتی آن از خلال دگرگونی‌های طبقاتی از پایین) و انقلابات سیاسی (ایران و نیکاراگوئه) می‌باشد.

کتاب مورد بحث از سه بخش و نه فصل به این شرح تشکیل شده است: بخش اول تحت عنوان نظریه و زمینه ساختاری شامل: الف) به سوی یک نظریه درباره انقلاب: مرتبطسازی ساختارها و رهیافت‌های فرایندی. ب) تضاد و ایجاد قانون منحصر به فرد. ج) مداخله دولتی و تناقض‌ها می‌باشد. بخش دوم تحت عنوان بسیج و کنش جمعی به بررسی نقش دانشجویان، روحانیت، کارگران و سرمایه‌داران می‌پردازد. بخش سوم نیز نتیجه‌گیری مباحث را در بردارد.

ساختار کتاب

بسیج توده‌ای و حرکت‌ها و جنبش‌های عمومی از فوریه ۱۹۷۹ تا فوریه ۱۹۸۶ موجب سرنگونی رژیم‌های با سابقه در سه کشور ایران نیکاراگوئه و فیلیپین شد. نویسنده متذکر شده است سه زمینه اصلی امکان تحلیل تطبیقی شرایط کشورهای مورد بحث را فراهم می‌آورد. "اول آن که به لحاظ اقتصادی هر سه کشور سیاست توسعه سرمایه‌دارانه را پی می‌گرفتند. دوم آن که قدرتمندان در هر سه کشور بر مبنای سازوکارهای اقتدارگرایانه و ابزارهای سرکوب حکومت می‌کردند و هیچ‌یک از آن‌ها بر اثر جنگ خارجی تضعیف نشده بودند و یا در جریان این جنگ‌ها مغلوب نشده بودند. سوم آن که هر سه کشور به لحاظ اقتصادی، سیاسی و نظامی از حمایت ایالات متحده برخوردار بودند" (صص ۳ و ۵). پارسا معتقد است کارهای پرنفوذ و عمده در چند دهه گذشته درباره انقلاب که توسط محققانی چون گولدستون، مور، پایج، و اسکاچپول انجام گرفته‌اند، بر متغیرهایی چون ماهیت دولت، اقتصاد، طبقات و شرایط بین‌المللی تأکید داشته‌اند، اما کمتر توانسته‌اند پیچیدگی‌های انقلاب‌های اجتماعی در کشورهای در حال توسعه را توضیح دهند. به عنوان نمونه‌ای دیگر، پارسا از عدم کفایت تحلیل صرفاً طبقاتی برای تبیین انقلاب‌ها یاد می‌کند و متذکر می‌شود تضاد طبقاتی ممکن است احتمال وقوع انقلاب‌ها را کاهش دهد، زیرا در اغلب حالات، انقلاب‌های طبقاتی برای سقوط دولت نقشی حیاتی دارند.

بدینسان او وارد نقد نظریه مارکسیستی انقلاب می‌شود و تأکید می‌کند که باید همزمان به دولت، ماهیت آن و آسیب‌پذیری‌هایش در جریان تضاد طبقاتی نیز پرداخته شود. تحقیق اسکاچپول تحت عنوان "دولت و انقلاب‌های اجتماعی" نیز از آن‌رو در معرض نقد پارسا قرار می‌گیرد که در آن تأکیدی بیشتر از حد بر روابط میان طبقه مسلط و دولت شده و این امر به فقدان توجه به عامل ایدئولوژی منجر گردیده است (صص ۷-۱۲). همچنین به نظر پارسا، توجه بیش از حد تیلی و مور به مقوله قدرت دولتی نیز باعث غفلت از متغیرهای مهم‌تر در این باره (از جمله رابطه دولت و اقتصاد و نقش آن در شکل‌گیری تضادهای اجتماعی) شده است. نویسنده کتاب با تأکید بر این مهم که تحلیل انقلاب‌های اجتماعی باید به فراتر رفتن از نظریه‌های ساختاری بیندیشد و فرایند بسیج و کنش جمعی را توضیح دهد، معتقد است تبیین فرایند انقلاب از طریق تمرکز بر متغیرهایی چون فرصت‌ها، سازمان‌ها، رفتارها، و کاستی‌های دولت و نیز شکل ائتلاف‌ها مهم است.

دولت

بنا بر نظر میثاق پارسا "تحولات مختلف در این کشورها در قبال از انقلاب، منجر به آن شدند که هر سه دولت تحت کنترل انحصاری حاکمانی درآیند که به نحو فزاینده‌ای تمرکزگرا بودند و به حذف مخالفان تمایل داشتند. در این راستا آن‌ها به درجات مختلف به سرکوب مخالفان و افزایش دخالت در قلمرو اقتصاد و ترویج توسعه اقتصادی پرداختند" (ص ۵۴). اما این دخالت‌ها به بروز تناقضاتی نیز منتهی گردیدند. علیرغم استقلال دولت از طبقات بالاتر، این مداخلات بیشتر در جهت منافع خاص بود تا منافع عمومی و از این‌رو به ثروتمندتر شدن بخش‌هایی از طبقه سرمایه‌دار و تضعیف هرچه بیشتر اکثریت طبقات به خصوص طبقه کارگر و نهایتاً تشدید نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی منجر گردید. علاوه بر این، سیاست‌های توسعه در این کشورها ضمن ادغام بیشتر آن‌ها در بازارهای جهانی، تأثیرپذیری‌های این کشورها از تحولات جهانی را نیز افزون ساخت.

بسیج و کنش اجتماعی

پارسا در کتاب خود می‌گوید: "وقتی شرایط ضعف دولت با بسیج مخالفین در جهت تضعیف رژیم‌ها توأم می‌شود و فشارهای خارجی برای اعطاء آزادی بیشتر نیز این رژیم‌ها را در فشار مضاعف قرار می‌دهد، کاهش حمایت‌های خارجی می‌تواند به بحران سیاسی - اقتصادی دولت دامن بزند" (ص ۸۹) بر این اساس نویسنده وارد تحلیل کنش‌های جمعی گروه‌های اجتماعی و کنش‌های متقابل دانشجویان، روحانیت، کارگران و نهایتاً سرمایه‌داران می‌شود. تحلیل او بر منافع عینی و صورت‌بندی شده این گروه‌ها، ساختارهای فرصت، نیازها و ایدئولوژی‌های این کنشگران مبتنی است. به نظر پارسا، "دانشجویان در بسیاری از نظریه‌های انقلاب نادیده انگاشته شده‌اند، در حالی که آن‌ها پیش‌تاز مبارزه در هر سه کشور مورد بحث بشمار می‌آمدند و در واقع اولین گروه اجتماعی بودند که بسیج شدند و کنش جمعی آن‌ها نسبت به سایر گروه‌های اجتماعی دارای تقدم بود" (ص ۹۴). به نظر او دانشجویان دارای سطحی بالا از تمرکز در دانشگاه‌ها، کالج‌ها و خوابگاه‌ها هستند و از این رو شبکه‌های اجتماعی آماده‌ای را در اختیار دارند که کنش جمعی آن‌ها را تسهیل می‌کند. دانشجویان در هر سه کشور مورد بررسی، از منزلت بالایی برخوردار بودند و تا حدی در دانشگاه‌ها از قدرت دولتی در امان بودند. با این همه، کنش جمعی آن‌ها فقط زمانی توفیق می‌یافت که با تنازعات دیگر گروه‌های اجتماعی عمده همراه می‌گردید. نویسنده همچنین در این باره متذکر شده است که نقش و تأثیر این گروه اجتماعی در هر سه کشور یکسان نبوده است و آن‌ها در ایران و فیلیپین کمتر موفق بوده‌اند. به نظر پارسا، هر تحلیلی در مورد نقش کارگران در تضادهای انقلابی باید به نظریه مارکس در مورد انقلاب توجه کند. به نظر نویسنده در هر سه کشور کارگران از جانب نظام سیاسی سرکوب و به لحاظ اقتصادی استثمار شده بودند. کنارگذاری آن‌ها از سیاست در ترکیب با تضادهای موجود در برابر طبقه سرمایه‌دار، موجب تضادهای دوگانه‌ای می‌شد. در مورد ایران، فقدان استقلال آن‌ها و فقدان سازمان‌های سراسری کارگری و ضعف متحدان خارجی آن‌ها باعث شد آن‌ها تا مرحله انتهایی انقلاب از بسیج بازداشته شوند. اما در نیکاراگوئه سازماندهی بهتر آن‌ها باعث تأثیرگذاری بیشتر آن‌ها در دهه ۱۹۷۰ در بسیج مقابل حکومت شد. در فیلیپین در دهه ۱۹۸۰، آن‌ها تأثیرگذاری قابل توجهی داشتند. تا حدی با فاصله گرفتن از نظریه

مارکس، پارسا براین باور است که سازمان و بسیج کارگران و کنش‌های آن‌ها به بهترین وجه نه به وسیله عوامل ایدئولوژیک بلکه به وسیله فرصت‌های مناسب تولید شده توسط کاهش سرکوب و افزایش ضعف‌های دولتی توضیح داده می‌شود (ص ۱۹۵). در مورد سرمایه‌داران نظریه‌های ساختاری عمدتاً بر اهمیت جدایی‌ها و تقسیمات میان طبقه سرمایه‌دار و دولت برای وقوع انقلابات در کشورهای در حال توسعه تأکید کرده‌اند. اما به اعتقاد پارسا این وضع برای وقوع انقلاب کافی نیست بلکه باید این طبقه نقشی فعال به عهده داشت باشد و تاکتیک‌های موثری را برگزیند. سرمایه‌داران اصولاً به لحاظ ایدئولوژیکی دارای گرایش‌های ناسیونالیستی می‌باشند و از برخی اشکال دمکراسی که دسترسی آن‌ها به سیاست را ممکن می‌سازد حمایت می‌کنند. با این وجود باید تفکیک میان انواع سرمایه (و بالتبع انواع سرمایه‌داران و گرایش‌های متنوع آن‌ها) را در تحلیل ملحوظ داشت، آنچنان که پارسا در مورد ایران به تمایزگذاری میان دو بخش سنتی و مدرن سرمایه در ایران می‌پردازد و متذکر می‌شود که بخش سنتی بیشتر در بازار متمرکز بوده است (ص ۲۰۲). در نظر پارسا اگرچه دخالت دولتی به تراکم ثروت طبقات سرمایه‌دار مدد می‌رساند، اما آن‌ها پس از آن، قائل به دخالت دولتی نبوده و بدل به طرفداران حاکمیت سازوکارهای بازار می‌شوند. او می‌افزاید که در هر سه کشور مورد بررسی، سازمان و همبستگی سرمایه‌داران نسبت به ضعف‌های دولت، و فرصت‌های برای بسیج نسبت به تغییرات ایدئولوژیکی بیشتر در طغیان سرمایه‌داران موثر بوده‌اند. در مورد روحانیت نویسنده بر این باور است که آن‌ها در هر سه کشور کنشگرانی با مصونیت نسبی هستند. او معتقد است "علیرغم آن که برخی دیدگاه‌های جامعه‌شناختی روحانیت را از لحاظ سیاسی فعال ارزیابی نمی‌کنند، اما باید به سیاسی شدن بخش‌هایی از روحانیت توجه نشان داد" (ص ۱۳۰). این سیاسی شدن تا حدی به خاطر شکل‌گیری حاکمیت انحصاری، تمرکز قدرت در دست دولت و افزایش اتکا دولت بر منابع خارجی حمایت بوده است. این تغییرات وابستگی دولت به روحانیت و نهادهای مذهبی را در مواقع بروز وقایع سیاسی - اجتماعی کاهش داده است. بر این اساس تضعیف یا کاهش اتحاد میان روحانیت و دولت یک عامل تسریع‌کننده در سیاسی شدن روحانیت بوده است، پارسا سیاسی شدن بخش‌هایی از روحانیت را در راستای پذیرش ایدئولوژی‌های بدیلی از سوی آن‌ها می‌داند که موافق انقلاب اجتماعی و تغییرات رادیکال در نظم اجتماعی بودند. به لحاظ تطبیقی

پارسا می‌نویسد: شکست اتحاد دولت - روحانیت و سقوط منزلت روحانیت در ایران حاصل سیاست‌های دولت برای تنزل مقام روحانیت بود (ص ۱۵۹). در نیکاراگوئه اثرات تحول ژرف ۱۹۷۳ در روابط کلیسا و دولت، در ترکیب با اقدامات سرکوبگرانه دولت، شرایط درگیری میان آن‌ها را فراهم ساخت. نهایتاً در مورد فیلیپین، خودسری فزاینده حکومت و اعمال سرکوبگرانه آن، موجب تقویت حضور روحانیت در عرصه سیاست شد. بدین ترتیب در هر سه کشور، مشارکت روحانیت در تضادهای سیاسی، مبانی اجتماعی حمایت از حکومت را کاهش می‌داد و موجب تضعیف حاکمیت در جریان تضاد می‌شد.

نتیجه‌گیری

پیدایش شرایط انقلابی بستگی به حداقلی از شکل‌گیری ائتلاف‌های گسترده در برابر دولت و بر آمدن منازعات تازه و یا پیدایش اتحادهایی در میان مبارزه جویانی دارد که ادعای کنترل انحصاری بر دولت را دارند. در واقع ائتلاف طبقاتی به نظر می‌رسد نقشی مهم در پیروزی مخالفان بازی می‌کند. بر این اساس پارسا نتیجه می‌گیرد که فقدان چنین ائتلافی در اوائل دهه ۱۹۶۰ در ایران و در اوایل دهه ۱۹۷۰ در نیکاراگوئه و فیلیپین، مانع از سقوط رژیم‌های مستقر در قدرت شد؛ در حالی که وجود این‌گونه ائتلاف‌ها در ادوار بعدی به بروز انقلاب در این کشورها منجر شد. از سوی دیگر، میزان کارآمدی ارتش و ساختار همبستگی نیروهای ارتشی نیز در کنار تأثیرات برآمده از عملکرد نیروهای خارجی، نقش مهمی در روند منازعات ایفا نمود. نویسنده در مورد تأثیر نیروهای خارجی، به سیاست‌های آمریکا در این سه کشور اشاره دارد. بدین ترتیب پارسا کوشیده است با استفاده توأمان از نظریه‌های ساختاری و فرایندی به توضیح شکل‌گیری انقلاب‌های اجتماعی در جهان سوم پردازد. نظریه‌های ساختاری به تحلیل ساختارهای دولت و اقتصاد در متن نظام جهانی می‌پردازند و همزمان رابطه دولت با طبقات اجتماعی را نیز مورد توجه قرار می‌دهند. رهیافت‌های فرایندی، از سوی دیگر، به تحلیل احتمال و چگونگی شکل‌گیری ائتلاف‌ها و زوال ساختار اجتماعی می‌پردازند و تضادهای اجتماعی را پیش‌بینی می‌کنند. در چارچوب هر دو رهیافت پارسا کوشیده است تا نقش ایدئولوژی را نیز در بستر ساختارهای اجتماعی مد نظر داشته باشد. بدین ترتیب مولف موفق به ارائه مدلی تلفیقی

برای درک و فهم انقلابات اجتماعی در سه کشور ایران، نیکاراگوئه و فیلیپین گردیده است، هر چند به نظر می‌رسد رویکردی عمدتاً طبقاتی را در کلیت تحلیل خود حفظ نموده باشد. مؤلف معتقد است که در آن دسته از کشورهای جهان سومی که در آن‌ها ساختارهای سیاسی جدید کمتر با سطوح بالای تمرکز و انحصار مشخص می‌شوند، شرایط عمومی آن‌ها به کاهش احتمال وقوع تضادهای سیاسی بزرگ مقیاس و انقلابات کمک می‌کند. در واقع توسعه نهادهای دمکراتیک رسمی که به سیاست میانه روانه و دسترسی سازمان‌های سیاسی میانه روانه به دولت کمک می‌کند، تمایل به کاهش احتمال وقوع تضادهای سیاسی بلندمدت دارند. این وضعیت به تضعیف موقعیت منازعه جویان رادیکال و کاهش احتمال ائتلاف میان آن‌ها و اصلاح‌طلبان در جهت ایجاد شرایط انقلابی منجر می‌گردد. نویسنده کتاب در پایان اثر خویش نگاهی گذرا به مقوله جهانی شدن و تأثیرگذاری آن بر روند تضادهای اجتماعی دارد. به نظر پارسا، جهانی شدن به تأثیرگذاری فزاینده کشورهای صنعتی عمده بر کشورهای در حال توسعه منجر می‌گردد و بسط بازارهای آزاد می‌تواند به تداوم تضادهای طبقاتی و تقسیمات قومی مدد رساند و عاملی برای تضادهای جدید باشد. تشدید شکاف میان فقرا و اغنیا در سطح جهانی نیز می‌تواند زمینه ساز علل تازه‌ای برای انقلابات باشد (ص ۲۸۱).

نقد و ارزیابی کتاب

کتاب مورد بحث تلاش عمده خود را معطوف به ارایه یک چارچوب کلان و عمومی برای تحلیل انقلاب‌ها در جهان سوم نموده است. این کار خود از رهگذر انتقاد تبیین‌ها و تفسیرهای پیشین در مورد انقلاب‌ها میسر گشته است. با این همه به نظر می‌رسد آنچه در پایان کار حاصل آمده، بیشتر به سنتزی از متغیرهای گوناگون مورد اشاره در آثار تحقیقی مختلف همانندی دارد تا ارایه یک طرح نظری تازه. به عبارت دیگر اگرچه همه جانبه‌نگری و تلاش برای ایجاد گونه‌ای از طرح‌های نظری با شمول عام در بررسی پدیده‌های اجتماعی و از جمله انقلاب‌ها می‌تواند گامی مثبت در جهت درک و فهم بهتر پدیده انقلاب به شمار آید، اما این مهم صرفاً از خلال ترکیب عوامل مختلف میسر نمی‌شود، بلکه همزمان ناسازگاری‌ها و ناهمخوانی‌ها در برخی الزامات روش‌شناختی رویکردهای نظری مختلف نسبت به یکدیگر را نیز باید مد نظر داشت. از

سوی دیگر، اگرچه برگزیدن رهیافت تطبیقی در مطالعه پدیده انقلاب می‌تواند منجر به ارایه تحلیل‌های نافذ در مورد انقلاب‌ها گردد، این که چرا کشورهای خاصی برای این منظور برگزیده شده‌اند ارائه شود، کاری که نویسنده کتاب به آن چندان توجهی نداشته است. به لحاظ ارزش نظری و غنای تئوریک کتاب مورد بحث می‌توان از یکسو به تسلط نویسنده بر رویکردهای مختلف در مورد انقلاب اشاره نمود و از سوی دیگر متمایز نشدن کامل موضع نویسنده نسبت به مواضع نظری دیگر را به عنوان یک نکته منفی در کار ایشان به حساب آورد. تحلیل طبقاتی پارسا اگرچه با داخل ساختن متغیرهای غیر طبقاتی تکمیل شده است، اما در نهایت راه به ایجاد نظریه‌ای نوین نبرده است. بر همین اساس نقش گروه‌هایی مانند کارگران، روحانیت و دانشجویان نه الزاماً از منظر رابطه تضادآمیز آن‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این دولت نیز به مثابه مهم‌ترین نهاد سیاسی، نه مانند آنچه در تحلیل‌های اسکاچپول آمده، بدل به متغیر عمده در تحلیل انقلاب می‌شود. دولت در دیدگاه نویسنده همزمان هم از منظر جامعه‌شناسی سیاسی و هم در بستر تعاملات جهانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بر این اساس پارسا متغیرهای ساختاری و تاریخی را در کنار تحولات و حوادث بلاواسطه و مؤثر مورد توجه قرار داده است و در جهت ترکیب سطوح خرد و کلان تحلیل حرکت می‌کند. البته در امکان‌پذیری این کوشش می‌توان تردید نمود، چه تلفیق این جنبه‌ها همچون مشکل مربوط به پیوند دادن جنبه‌های ایستا و مؤلفه‌های پویا در بررسی پدیده‌های اجتماعی سرگذشتی پرمنازعه دارد. با این وجود او توانسته است تلفیقی انعطاف‌پذیر از جنبه‌های به ظاهر ناسازگار به دست دهد و روش مطالعه تطبیقی او را در این مسیر یاری داده است. اما آشکار است که میزان اهمیت هر یک از متغیرهای مورد بررسی پارسا (مثلاً میزان تمرکز قدرت دولت یا وضعیت ائتلاف‌های طبقاتی) در جریان انجام تحقیقات دیگر می‌تواند متفاوت باشد و از این‌رو محقق انقلاب باید در هر مورد خاص، تأکیدات و توجهات متفاوتی را نسبت به متغیرهای مزبور داشته باشد (لذا عناصر تشکیل‌دهنده چارچوب تحلیلی کتاب مورد بحث، به اقتضاء شرایط تحول می‌پذیرد).

در مجموع باید گفت کتاب پارسا به لحاظ روش‌شناسی تا حدی قابل توجه واجد یک رویکرد جدید در مطالعه انقلاب‌هاست و از همین‌رو بدون شک واجد نوعی ارزش خاص در امر آموزش دروس مرتبط در مقاطع تحصیلات تکمیلی می‌باشد (اگرچه در نتایج تلاش‌های

پارسا در مسیر ارایه تحلیلی نوین از انقلاب‌ها می‌توان به دیده تردید نگریست، اما در کلیت مساعی او کمتر خللی می‌توان وارد آورد. به نظر می‌رسد ما همچنان نیازمند تدوین مجموعه‌هایی نظری هستیم که فهم و درک ما را از انقلابات کامل‌تر ساخته و علل مؤثر در پیدایش آن‌ها را از یکسو و پیامدها و نتایج حاصل از آن‌ها را از سوی دیگر برای ما روشن‌تر می‌سازند.

مشخصات کتاب:

STATES, IDEOLOGIES AND SOCIAL REVOLUTIONS

(A Comparative Analysis of Iran, Nicaragua and the Philippines)

BY: MISAGH PARSA

Cambridge university press, First published 2000.